

سخنان مارکوس، رهبر زاپاتیستها و شکل‌گیری یک جنبش نوین در مکزیک: کارزاری دیگر

یادداشت مترجم:

کارزاری دیگر از روز اول ژانویه ۲۰۰۶ شروع شد. نخستین گام، اعزام یک هیئت زاپاتیستی ست به سراسر مکزیک، از جمله معاون فرمانده شورشی مارکوس به عنوان «نماینده صفر»، تا به سخنان افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، و احزاب سیاسی غیر «انتخاباتی» گوش فرا دهد و خواسته‌ها و مطالبات آن‌ها را به گوش جنبش‌های دیگر در نقاط دیگر مکزیک برساند. تا امروز، ۲۲ فوریه ۲۰۰۶، این هیئت از هشت ایالت دیدار داشته. مطبوعات و وسائل ارتباط همگانی تنها پس از چند روز از آغاز این حرکت، آن را در هاله‌ای از سانسور پنهان نمودند. فقط روزنامه لاهورنادا فرستاده ویژه‌ای دارد که در مورد پیشرفت آن گزارش تهیه می‌کند. توجه کنیم که قطع ناگهانی و همزمان اخبار در مورد کارزاری دیگر نشان می‌دهد که موضوع بر سر مخالفت این حزب یا آن حزب با زاپاتیست‌ها نیست، بلکه ناشی از تصمیم هیئت حاکمه مکزیک در کلیت آن است. با این حال می‌توان از طریق سایت ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی، و برخی از سایت‌های خبری غیر وابسته، از جمله ایندی مدیای چیپاس از نشست‌های پی‌در پی زاپاتیست‌ها با گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و توده‌ای با خبر شد.

تاکتیک‌ها و حرکات برق‌آسای زاپاتیست‌ها، هر نوع برنامه‌ریزی از سوی نیروهای دولتی را بسیار محدود می‌کند. برای مثال تنها از دو نمونه یاد می‌کنیم:

- روز اول ژانویه، در حالی که به راحتی می‌شد اخباری از تهدیدهای جانی علیه مارکوس را شنید، وی فاصله چند ساعته روستای زاپاتیستی لاگروچا تا شهر سن کریستوبال را با موتورسیکلت طی کرد.

- در ایالت اوآخاکا نزدیکی ایالت «گررو» که یکی از پلیسی‌ترین ایالات مکزیک است، مارکوس به همراه شرکت‌کنندگان در جلسات و خبرنگاران، با همان کلاه چهره پوش و قیافه معروفش وارد دو زندان شده، با زندانیان سیاسی به گفت و گو نشست. تا قبل از آن، با توجه به قوانین امنیتی حتی تصور چنین امری غیر ممکن می‌نمود. تا به حال مارکوس به دو زندان در ایالت اوآخاکا و یک زندان در ایالت تاباسکو وارد شده است.

زاپاتیست‌ها همان‌طور که بارها اعلام کرده‌اند هدفشان گوش سپردن به مشکلات و مطالبات گروه‌های مختلف چپ است. گزارش این گروه‌ها و سازمان‌ها به زاپاتیست‌ها این امکان را می‌دهد تا به گسترده‌ترین شکلی تصویری از شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، و مبارزات روزمره و جاری آن‌ها بدست بیاورند. تصویری که بدون وجود کارزاری دیگر، شاید از طریق یک تحقیق گسترده چند ساله امکان پذیر باشد. در کنار آن، بحث‌هایی که ششمین بیانیه از جنگل لاکندونا و کارزاری دیگر دامن زده، به نوبه خود باعث نزدیکی بسیاری از جریان‌های سیاسی مبارز در مکزیک شده است.

این امر را می‌توان حتی در جریان‌های مسلح نیز شاهد بود: نزدیکی علنی ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی با ارتش انقلابی خلق شورشگر که از یک سو با انتشار سخنان و نظرات زاپاتیست‌ها در نشریات مختلف ارتش انقلابی خلق شورشگر و نیروهای پیرامونی آن نمایان است و از سوی دیگر در دفاع همه‌جانبه مارکوس از برجسته‌ترین زندانیان این جریان به عنوان زندانی سیاسی نمونه در مکزیک، یعنی از خاکوبو سیلوا نوگالس

(فرمانده آنتونیو) و خانم گلوریا آرناس آگیس (کلنل اُورورا).

بحث های مطرح شده در جلسات مختلف کارزاری دیگر تقریباً همگی در رابطه با مسائل مکزیک و مبارزات جاری در آن است. با این حال برای آشنا شدن با روند این جنبش و خط مشی و سبک کار آن رجوع به این بحث ها آموزنده و جالب است.

سخنرانی زیر پاسخ مارکوس به بحث هائی ست که در روز ۲۴ ژانویه مطرح شد، و آنرا از روی نواریاده کرده اند. با این حال با آن که با سبک و سیاق معمول مارکوس نوشته نشده و صورت منظم و فشرده ای ندارد، به خوبی سبک کار و اهداف کارزاری دیگر را بیان می کند.

سخنان معاون فرمانده شورشی مارکوس

در «گالری ماکولخا» در شهر ویپاهرموزا، ایالت تاباسکو

۲۴ ژانویه ۲۰۰۶

خُب، رفقا می خواهم چند کلمه ای از آنچه ما در نقاط دیگر شنیده ایم و می شنویم با شما در میان بگذارم. بعضی از این نکات خطاب به رفقای جنوب ایالت براکروز، همین طور چند نکته دیگر خطاب به رفقای ایالت تاباسکو ست و نکاتی را هم به طور کلی مطرح می کنم.

ششمین بیانیه از جنگل لاکندونا [رک به همین سایت] به شیوه ای که تأمل و اندیشه برانگیزد به رشته تحریر درآمده است و در همین شیوه حلقه ای ارتباطی وجود دارد. نقطه آغاز حرکت این است که ما کیستیم. این بیانیه پیشنهاد می کند که هرکس خودش تعریف کند که کیست. نکته بعدی این است که جایگاه مان کجاست. بعد نوبت آن است که از خود بپرسیم و هم پاسخ بدهیم که علت وجودی مان چیست و چه هستیم و کجا قرار داریم.

ما بنا بر شیوه اندیشه و تأمل جمعی دیدیم که مشکلات ما خلق های بومی ناشی از یک سیستم است: سیستم سرمایه داری. بنا بر این هر کسی می تواند روی دردهای خودش به تأمل بپردازد، روی تاریخش، روی تحقیری که به او روا داشته می شود، روی خشمش، و نیز آنچه ما را به اندیشه و عمل فرامی خواند. باری، شاید کسانی این مشکلات را از فلک و چرخ کجمدار بدانند یا بد شانسی، یا سرنوشت محتوم، و یا هرچیز دیگری از این قبیل.

نقطه اشتراک و تلاقی ما زمانی روشن می شود که همه به این نتیجه برسیم که مسئول مشکلات مان بی عدالتی ست، و عامل خشم مان (چه جوان باشیم، چه زن، چه نوازنده، چه فرهنگی، چه کارگر، چه دهقان، و چه بومی) یک سیستم است. این همان چیزی ست که مبارزه مان را به پیش می برد. از این جهت ششمین بیانیه و کارزاری دیگر هدف شان این نیست که سیستم دست نخورده بماند و فقط سیاستبازان جای خود را عوض کنند. یک برداشت غلط از ششمین بیانیه این است که دستاوردش گویا نجات سیاستبازان است - بگذریم از این که این کار غیر ممکن است- و یا اینکه گویا قصد دارد یک سیاستباز را با یکی دیگر عوض کند.

وقتی ششمین بیانیه می گوید: «مسئول امر سیستم سرمایه داری ست»، هدفش را مشخص می کند. یعنی به نظر ما و خیلی های دیگر مسئول امر یک سیستم است و باید نیروهای مان این سیستم را هدف حملات خود قرار دهند. و بر اساس آنچه از زمان انتشار آن شاهدش هستیم، کار ششمین بیانیه و جنبشی که راه می اندازد این است که تا تغییر سیستم سرمایه داری، این جنبش ادامه می یابد. پس هر چه در قشر سیاستبازان می گذرد، چه در رابطه با مسائل زنان باشد، چه معیار کارشان در رابطه با جوانان باشد و یا تعریف فرهنگ یا تعریف هنر، و یا اینکه چه چیزی خلق های بومی را مشخص می کند، یا اینکه مبارزه کارگری چیست، سندیکا

ست یا چیز دیگر، وضعیت صیادان (و به قول ما کارگران دریا)، یا وضعیت دهقانان و ... در همه این موارد مسئول امر سیستمی از رابطه ها، یعنی سیستم سرمایه داری ست.

بنا بر این ششمین بیانیه کارش را با تأمل و تفکر روی این سیستم شروع می کند و توجه داشته باشید که کار را از اقتصاد شروع می کند، وضع سیاستبازان را نقطه آغاز حرکت قرار نمی دهد. قضیه این است که انگار از روی این هرج و مرج سیاستبازان می پرد. بسیاری اوقات به نظر می رسد کسی که به انتخابات می اندیشد، مسیرش به سوئی ست که گوئی این بار یکی خوب از آب در خواهد آمد، این یکی خوب می شود، و دامی که این چپ خجالتی در آن گیر افتاده این است که کاندیدای حزب انقلاب دمکراتیک کمتر بد است. اما ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی در تأمل و تفکرش با این موضوع کاری ندارد و تصورش این است که کسانی که از آن ها دعوت کرده هم موضوع بحث شان این نیست. ارتش زاپاتیستی به این موضوع خواهد رسید، ولی از پائین، از اعماق وارد می شود. و از آن چه تعیین کننده است تعریفی بدست می دهد، یعنی از این سیستم اجتماعی، از سرمایه داری، و این تعریف رابطه ای اقتصادی ست.

این رابطه بر چهار محور اساسی استوار است: محصول سرقت و چپاول است، محصول استثمار است، محصول تحقیر است و وهن و نژاد پرستی در برابر هر چیز و هرکس که «طور دیگری» باشد، و بالاخره محصول سرکوب. این چهار محور تعیین کننده اند. تمام آن چیزهای دیگر بر اساس این محورها بنا و تعریف می شوند. وقتی ششمین بیانیه نشان می دهد که یک سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که سرمایه داری خوانده می شود، مسئول این شرایط است، فقط و فقط یک تغییر اساسی و قطعی در آن است که امکان حل دیگر مشکلات را فراهم می آورد.

ارتش ما می گوید: «مطالبات ما تنها پس از یک فرایند دراز مدت و جمعی به پاسخ خواهد رسید». به شکلی گروهی. کسانی که در روستاهای بومی کار کرده اند می دانند که واقعیت چنین است. تکلیف آینده معلوم است: قضیه بر سر تغییر کل سیستم است. و ارتش ما می گوید: «کسان دیگری هم هستند که مثل ما فکر می کنند، و یا تحلیل شان این است که مشکلات شان و مبارزات شان در رابطه با سیستم است. اگر این طور باشد، آن ها را فرا می خوانیم تا در کنار هم مبارزه می کنیم» بی آن که مبارزه ای را بر مبارزه دیگری ارجح بدانیم و یا دو مبارزه مختلف را با هم مخلوط کنیم، بدون آن که یکی دیگری را در خود حل کند. حرف ما این است.

در این جا باید به خاطر حرف هائی که اینجا و آنجا زده می شود، یک موضوع را روشن کنیم. به آسانی می گویند: در ششمین بیانیه و کارزاری دیگر احزاب سیاسی پذیرفته نمی شوند. نه، این طور نیست، پذیرفته می شوند. ما احزاب قانونی وفادار به سیستم را نمی پذیریم، چون در کارزاری دیگر و ششمین بیانیه احزاب سیاسی وجود دارند که هم پیشنهاد بدست گرفتن قدرت دارند و هم پیشنهادی مبنی بر نوع سازماندهی جامعه ای که محصول سقوط سرمایه داری ست. در کارزاری دیگر ما حزب کارگران سوسیالیست را داریم، حزب کمونیست مارکسیست لنینیست، حزب کمونیست، جریان «در مبارزه»، حزب سوسیالیست خلق. حدود ده سازمان حزبی وجود دارند که چنین طرحی دارند و ما فرض را بر این می گذاریم، و نه تنها فرض می کنیم، بلکه تاریخ شان و اعتبار اخلاقی ای که کسب کرده اند نشان می دهد که آن ها در مبارزه شان به سیستم [سرمایه داری] اعتقاد ندارند. این آدم ها پشت میز نشین نیستند، بلکه کارگرد، دهقان اند، محصلند و یا معلم. سازمانی که به سیستم وفادار است، هیچ چیزی را عوض نمی کند، بلکه تنها آن را اندکی تعدیل می کند. انگار

خانه همان خانه است و تنها یکی آن را به یک رنگ در می آورد و دیگری به رنگ دیگر. ولی هیچ کدام از این سازمان های وفادار به سیستم -به نظر ما- نه وجود خانه را زیر سؤال می کشد، و نه این که چه کسی در آن سکونت دارد را و نه آن که چه کسی بیرون از در مانده است.

این سازمان های سیاسی که بعضی شان این جا با ما هستند، با کارزاری دیگر همراه اند، و مانند شما به موقع خود حرفشان را خواهند زد. آن ها خواهند گفت: «خُب، نه تنها وضع کنونی بد است بلکه خانه ای که به جای آن باید ساخت، چنین مشخصاتی خواهد داشت.» ما می گوئیم این خانه باید محلی باشد که افرادی از اعماق و از چپ و از همهء محرومین در آن جای داشته باشند. آن ها پیشنهاد برنامه ای دارند. آن ها و ما همراه با تعداد زیادی سازمانهای دیگر در این مورد هم عقیده ایم که برای رفع کمبودها، باید کار را از اعماق جامعه آغاز کرد، نه از بالا و نه از درون سیستم، بلکه از پائین باید این سیستم را داغان کرد، آری، سیستمی که مسئول است، سیستمی که جوانان آن را به درستی ناعادلانه می دانند، سیستمی که در آن حقوق زنان مورد تجاوز قرار گیرد و غیره.

موضوع بر سر این است که زنان جایگاه خویش را در کارزاری دیگر بیابند، خودشان باید آن را بیافرینند. این جا خیلی از آفرینش سخن رفت. کارزاری دیگر مکانی ست برای آفرینش، زیرا در آن هیچ چیزی غیر از امور اساسی مشخص نشده. هدف داغان کردن سیستم سرمایه داری ست. از آن به بعد: چه پیش خواهد آمد؟ پاسخ اینست که راه حل های گوناگونی وجود دارد، پیشنهادات مختلفی که به نظر ما باید رویش بحث کرد، به آن ها گوش سپرد، آن ها را تجزیه و تحلیل کرد، مورد انتقاد قرار داد و نمی شود به خاطر آن که [رد تغییر ریشه ای] مد شده است، به کنارش نهاد. می دانیم به خاطر آنچه طی چند سال قبل در تاریخ جهانی رخ داد [سقوط اردوگاه شرق]، رد کردن طرح و پیشنهاد تغییر ریشه ای مد روز است، چه این تغییر سوسیالیسم باشد، چه کمونیسم و یا هر نام دیگری که بخواهید رویش بگذارید، بدون آن که محتوایش مشخص باشد.

کارزاری دیگر باید مکانی باشد برای بحث سیاسی، تئوریک، برای جدل، باید جای آژیتاسیون واقعی باشد. این کارزار در عمل آژیتاسیون می کند، اما بحث و جدل تئوریک نیز بخشی از این آژیتاسیون است. رفقای که روی نظراتی کار می کنند باید این فضا را بگشایند و حفظ کنند. نباید کارزاری دیگر به یک جنبش ضد روشنفکری تبدیل شود. یک جنبش ضد روشنفکری، ضد تأمل و تفکر تئوریک به جنبشی خود بخودی بدل خواهد شد. این جنبش می تواند بسیار بزرگ باشد، بسیار رادیکال ولی شکست پشت شکست درو خواهد کرد.

در حال حاضر مزیت کارزاری دیگر، آنگونه که ما در چهار ایالتی که پشت سر گذاشته ایم (یعنی چیپاس، یوکاتان، کینتانارو، کامپچه - و ایالتی که داریم شروع می کنیم، یعنی تاباسکو) دیده ایم این است که این کارزار دستاوردهایی دارد که عناصر کلاسیک یا مد روز برای تعریف تئوریک آن ناکافی ست. اگر ظهور زاپاتیسم تئوریسی ها را به استفاده از ابزار جدیدی واداشت، این شیوهء نوین تأمل و تفکر محصول کارزاری دیگر نیز نیاز به نیروئی مشابه دارد. بنا بر این ما می گوئیم که باید این فضای آژیتاسیون، بحث سیاسی و تئوریک را آفرید و در سراسر کارزاری دیگر این فضای بحث سیاسی و تئوریک را باید بوجود آورد. یعنی، تشکیلی نمی خواهیم که بگوید: «بیا این جا و اساسنامه را بگیر، بخوان، اگر موافقی این جا را امضا کن و خبرت خواهیم کرد که وقت ثبت نام چه زمانی ست و یا این که اساس بر سهمیه است»، بلکه باید مداوماً این بحث و جدل تئوریک در آن جریان داشته باشد - و نه فقط در پایتخت، بلکه در همه ایالات. کارزاری دیگر باید مرجعی باشد برای جوانان و نیز بزرگتر ها و هر علاقه مند دیگری، همچنین برای رفقای دهقان، خلق های

بومی، و کارگران تا بدانند آن جا بر سر چه موضوعاتی بحث می شود. رفقا، این موضوع به نفع کارزاری دیگر است، به نفع کشور و هر نوع مبارزه ای.

بحث را نباید کنار گذاشت، اما نباید از یاد برد که آن چه این جا رویش پافشاری می شود، کار است. زیرا دست آخر در عمل است که خود را تعریف می کنیم. این موضوع هم دلیل دارد. افرادی به این جا خواهند آمد که خوب و قشنگ حرف می زنند و به نظر می رسد که بسیار رادیکال اند، ولی معلوم می شود که نه - مانند مثالی که آن رفیق آورد. آن ها بسیار رادیکال اند ولی وقتی با همسرشان طرف می شوند، حرامزاده هائی بیش نیستند، ارتجاعی تر از اعضای حزب اقدام ملی و یا بدتر از آن ها عمل می کنند.

بنا بر این باید این فضای جدید را آفرید و تغذیه نمود. ولی موافقیم که مسؤل همه چیز سیستم سرمایه داری ست و باید آن را تغییر داد. نمی توان فراموش کرد که سیستم سرمایه داری باعث مبارزات مختلفی می شود. این جا می گویند: «همه برابریم و برای برابری مبارزه می کنیم». اصلاً از این خبرها نیست! نه، برای ما خلق های بومی نه! چون ما همیشه در مبارزات شرکت کردیم و سر بزنگاه باز هم عقب ماندیم. مثل همیشه. ما با شما هستیم، و به عنوان ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی قرار می گذاریم و به آن عمل می کنیم و در درون کارزاری دیگر نیز کارمان دفاع از خلق های بومی ست. و چون پیروزی از آن همه کسانی ست که در کارزاری دیگر هستند، پیروز خواهیم شد، و نمی خواهیم که تاریخ انقلاب مکزیک و جنگ استقلال و جنگ های مختلف علیه اشغال خارجیان تکرار شود و باز هم بومیان دست خالی بمانند. موضوع این نیست که ما بومیان در مبارزه شرکت داشته باشیم و همچنان در کلبه های چوبی زندگی کنیم، روشنائی مان از چراغ نفتی باشد و پدر آفتاب یا مادر ماه زینت بخش مان باشند. مطالبه ما این است که خوب زندگی کنیم. با شأن و منزلتی در خور انسان و این که به شیوه بومی زندگی مان احترام بگذارند. ما فرهنگ خودمان را داریم، زبان مان را، شیوه لباس پوشیدن مان را. برای خواستهایمان مبارزه می کنیم. مبارزه کرده ایم. قدرتمندترین مرد کشور در سال ۱۹۹۴ را به مبارزه طلبیدیم - امروزه او هیچ ارزشی ندارد، حالا آرزو دارد دوباره پر و بال بگیرد، اما آن زمان در اوج بود- او را به مبارزه طلبیدیم و سقوط کرد. این بخش از سیستم حزب دولتی سقوط کرد.

بنا بر این مصمم هستیم با هرچه و هر که باشد مقابله کنیم، زیرا آنچه را بدست آورده ایم از دست نخواهیم داد. با رفقای بومی حرف خواهیم زد - همان طور که با رفقای بومی مایا در شبه جزیره [یوکاتان] حرف زدیم، با چونتال های این جا و یا زوکه ها- و در تمام گوشه و کنار این کشور با رفقای بومی سخن خواهیم گفت تا به آن ها بگوئیم: «آری، برای دستمزدمان مبارزه خواهیم کرد، برای مسکنی در خور، برای آموزش، برای احترام به زنان، و به علاوه ما به عنوان بومیان باید برای حقوق و فرهنگ مان نیز مبارزه کنیم. دست آخر، حاصل کار ایجاد یک مکزیک عادلانه تر خواهد بود، بیشتر درخور انسان، کشوری که قانونی خواهد داشت که بر اساس آن انسان های اعماق جامعه به حساب می آیند، کشوری که توسط کارگران روستاها و شهرها هدایت خواهد شد، فضای برسمیت شناخته شدن جوانان در آن موجود است، فضای برسمیت شناختن کار فرهنگی، خلاقیت هنری، خلق های بومی همان گونه که هستند، انسان های دوره سوم عمر (یا سالخوردگان)، و نیز کودکان. همه این چیزها باید جدا - جدا وجود داشته باشند، اگر نه، چیز دیگری نخواهد بود مگر همین که الآن هست.

بنا بر این مسئولیت این که کارزاری دیگر، کارزار دیگری شود، بر عهده کسانی ست که آن را تشکیل می دهند. موضوع بر سر این نیست که کسی بیاید و خواستار آن باشد که به عنوان جوان به او فضائی داده

شود، یا به عنوان نوازنده، یا زن، و یا بومی؛ بلکه شخص وارد آن می شود و با یک طیف باز روبرو می شود و می گوید: «آفرین! بگذارید این فضا را بوجود بیاوریم. فتحش می کنیم و از آن دفاع کنیم». از این حرکت نباید حزب سیاسی در بیاید، زیرا احزابی با پیشنهادهای این چنینی وجود دارند. ثروت و کارمایه کارزاری دیگر این است که یک جنبش است. جنبشی که در آن سازمان های بسیاری می توانند جای بگیرند و اشکل مختلفی از مبارزه. و در همین رابطه است که این جنبش اجازه می دهد تا بر اساس یک خط مشی عمومی، آزادی عمل وجود داشته باشد.

چه عالی ست که آن رفیق نوازنده رگی کار [نوعی موسیقی که از جامائیکا برخاسته و معروفترین هنرمند آن باب مارلی بود] می آید و می گوید: «می آیم تا به کمیسیون هماهنگی پیشنهاد کنم که من می توانم کنسرت بدهم». و کمیسیون هماهنگی به هر دلیلی به وی پاسخ منفی می دهد. در کارزاری دیگر او بدون آن که به اجازه کسی نیازمند باشد می تواند کنسرت بدهد. زیرا او نسبت به یک خط مشی مسئولیت دارد و او به عنوان نوازنده علیه سرمایه دارد اعتراض می کند. او علیه لاقیدی و امثال آن مبارزه خواهد کرد. برای این مبارزه او نیازی به اجازه هیچ کس ندارد.

اگر از همین حالا ساختاری بوجود بیاوریم که افراد را ناگزیز به انجام کاری کند، به تشکل بسیار خشک و سختی تبدیل خواهیم شد. قضیه از این قرار است که هرکسی که به کارزاری دیگر وارد می شود، هر جا فعال است، این مبارزه را دربر بگیرد. رفقائی که در دانشگاه ها به عنوان استاد کار می کنند، رفقائی که در مقاومت های توده ای فعالند، با همه آن چیزهایی که «روزندو» برایمان از مشکلاتی که نفت بوجود آورده حرف زد، آن چه رفقای تولیدکننده صنایع دستی تعریف می کردند، یا مقاومت در شرکت برق که رفقا برایمان تعریف کردند... موضوع بر سر این است که وقتی با مردم کار می کنیم، به آن ها توضیح بدهیم که تا وقتی سیستمی را که مسئول نابسامانی ها ست از میان برنداریم، مشکلات پایان نمی یابد.

زمانی که کارزاری دیگر پیشرفت داشته باشد، محیطی بوجود خواهد آمد که محصول طبیعی یک محیط اژیتاسیون اجتماعی خواهد بود. یعنی چه؟ یعنی بجای آن که همه فقط در یک سازمان کار کنند، سازمان های مختلفی تشکیل خواهند شد. عملاً ما شاهدیم که رفقائی می آیند که خود را جمع جمع ها [کلکتیو کلکتیوها] می نامند. جمعی که بر پایه ششمین بیانیه ایجاد می شود. ششمین بیانیه آنان را ترغیب می کند تا گرد هم جمع شوند. در پی کار ترویجی، تبلیغی شما در ایالت تاباسکو، سر و کله افرادی پیدا خواهد شد، به آن ها خواهیم گفت: «متشکل شو، و متشکل و یا به شکل فردی به کارزاری دیگر بپیوند.» از آن ها خواهیم خواست که از مبارزه خودشان دست بکشند. به آن ها باید گفت: «سازمانت را ترک نکن! در درونش بمان، رشدش بده، تقویتش کن، و آن چه را که می جوئی بدست آور، اما با دیگران همگام شو.»

این مشکل هم وجود دارد که بعضی رفقا می گویند که «من که با کارزاری دیگر هستم، پس چه لزومی دارد که امضا کنم و به ششمین بیانیه بپیوندم؟» رفقا این کار لازم است. زیرا وقتی وارد آن شوی، تعهد داری. و کسانی که چنین پیشنهادی می کنند، زاپاتیست هستند و برای کلام ارزش قائلند. بنا بر این وقتی رفیقی می گوید: «من با ششمین بیانیه هستم و کلام من همین است»، زمانی که به آن می پیوندم، عملاً به رفقای دیگر می گوئیم: «این فرد رفیق تو ست». و در عین حال داریم تعهد می پذیریم. تنها تعهدی که در زمان پیوستن به ششمین بیانیه از شما می طلبیم، این است که مبارزه خود را برای دیگران شرح دهید. و بنا بر این، در پاسخ متعهد شوید که گوش بسپارید. درست نیست که فقط بگوئیم «فلان چیز برایم دردآور است، و ما داریم چنین

کاری می‌کنیم، ما تاریخ خودمان را داریم، لذا برایمان آنچه در مکان‌های دیگری می‌گذرد اهمیتی ندارد».

رفقای نفت برایمان از مبارزاتشان گفتند.... اولین کسی را که در مبارزه از دست دادیم، رفیق معاون فرمانده پدرو بود. او کارگر بود و این‌جا در ایالت تاباسکو کار می‌کرد. او برای مان از وضع کارش تعریف می‌کرد. صبح تا شب در حالی که به سوراخی خیره بود شیر نفت باز می‌کرد و می‌بست. رهبران سندیکا وی را به منزل می‌بردند تا برایشان کار کند. او می‌بایستی دنبال سفارشاتشان می‌رفت. او همه چیز را برای ما تعریف می‌کرد و از نفرت خود می‌گفت. ما شما را می‌فهمیم. معتقد نیستیم که کارگران نفت و یا کمیسیون فدرال برق به اصطلاح آریستوکرات‌های محله باشند. اما لازم است دیگران نیز با آن چه شما تعریف می‌کنید و یا رفقای بیمه‌های اجتماعی تعریف می‌کنند آشنا شوند. کجا می‌خواهید دست به چنین کاری بزنید؟ جایش این‌جاست در همین کارزاری دیگر. و نه فقط در ایالت تاباسکو، بلکه جایش در کارزاری دیگر در سطح ملی است. آن‌جاست که گوش شنوا وجود دارد. پس رفیقی که برای مثال در ایالت گرررو است، بومی‌ای که علیه ساختن سد در پاروتا مبارزه می‌کند، متعهد می‌شود گوش کند که مبارزه کارگران نفت مکزیک و یا مبارزه آن‌ها که روی سکوی نفتی کار می‌کنند، چگونه است. بنا بر این در عوض انتظار دارد که شما نیز به چگونگی تاریخ و مقاومتش گوش بسپارید.

احتمالاً از آن چیزی بیاموزید، شاید هم نه. احتمالاً از آن مطلع باشید. اما این تعهد همبستگی به عنوان رفیق، فوراً بوجود می‌آید. این همان چیزی است که داریم می‌گوئیم. بنا بر این داریم می‌گوئیم که اگر به پاروتا ضربه بزنند، انتظار می‌رود که CAOS [جامعه‌آنارشیست سازمان‌های توده‌ای] جلو بپرد. همان‌طور که CAOS منتظر است که اگر اتفاقی برایش بیفتد، ارتش زاپاتیستی حاضر و آماده باشد. وقتی ارتش ما می‌گوید با هم رفیقیم، یعنی با شما همراهیم. از شما برای مبارزه مسلحانه دعوت نمی‌کنیم، بلکه برای مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز، مدنی، و تظاهرات دعوت می‌کنیم. از شما برای پست و مقام انتخاباتی هم دعوت نمی‌کنیم، این موضوع باید روشن باشد.

وضعیت موجود در این سیستم کار را به آن‌جا کشاند که راه انتخاباتی کارش به بن بست کشیده - همان‌طور که ما و بسیاری رفقای دیگر گفتیم- ممکن است در آینده این‌را باز شود، و یا نشود. این‌جا کسی ساختار تشکیلاتی حزبی را محکوم نمی‌کند، در این مورد باید مواظب بود. چون ممکن است بگویند پس هیچ حزبی نباشد. نه، به هر حال چنین رفقای هم هستند و باید در این بحث و جدل‌های سیاسی با عقایدشان برخورد کرد.

رفقا، آنچه مشخص است، دشمن است. دشمن ما این سیستم است و نمایندگانش. در لحظه‌ای که ارتش زاپاتیستی در روز اول ژانویه امسال در شهر سن کریستوبال «کارزار دیگر» را آغاز کرد گفت: «دشمنان کسانی هستند که کشور را اداره می‌کنند.» - نگفت احزاب سیاسی- و مشخص کرد که قرارداد «چاپولته پک» همان ضد ششمین بیانیه است. [این قرارداد با دعوت بزرگترین سرمایه‌دار مکزیک، کارلوس سلیم و با شرکت سرمایه‌داران و احزاب سیاسی جهت حفظ آرامش در کشور و جلوگیری از رادیکالیزه شدن آن در قصر چاپولته پک به امضا رسید] این مسیر ما است. آن‌ها هم ارتش خود را دارند، پلیس و احزاب سیاسی شان را.

پس، این پیشنهاد ششمین بیانیه است که هرکسی روی تاریخ خود تأمل کرده و آن را مشخص کند.

این موضوع می تواند در سطح فردی باشد، یا گروهی، یا جمعی تر و متشکل تر، و یا بنا بر سطح هر کسی و مبارزه و جایگاهش. و این که هرکسی وظیفه خود را مشخص کرده، دشمنش را تعیین کند. اگر دشمنش سیستم سرمایه داری ست، جایش باید اینجا باشد. اگر نه، رفقا موج را اشتباه گرفته اند، باید به جای دیگری بروند. پس از اینکه دشمن را تعریف کردیم، نوبت به این می رسد که می خواهیم چکار کنیم، و بر این اساس قرار و مدار می گذاریم. ما کاری خلاف دیگران خواهیم کرد، و نوع دیگری از کار سیاسی.

سیاستی که می شناسیم کدام است؟ سیاست بالائی ها، سیاستی که در آن سران با هم قرار و مدار می گذارند و به مردم می گویند که چکار باید بکنند. و یا سیاست بعضی گروه های دیگر که می گویند: «این مبارزه را به پیش خواهیم برد، با چنین اهدافی، با چنین ساختاری. چه کسی می خواهد به آن پیوندد؟» این هم شکلی از کار سیاسی ست. اما ما می گوئیم: «بگذارید جور دیگری کار سیاسی کنیم. در این کارزار، قبل از هرچیز، مردم به حساب بیایند. باید به حرفشان گوش کرد. ولی نه این که انگار روی میل یا تخت روانکاو باشند.» - می گویند کارزاری دیگر مثل یک تخت روانکاو در سطح ملی ست. «فقط به آن پیوند. تا بعد.» - اما قضیه فقط به شنیدن این جمله خلاصه نمی شود. تعهدی که وجود دارد، رشد دادن آن است. بنا بر این به حرف مردم گوش کنیم، ولی با سمتگیری. و این سمتگیری برای تشکیل یک برنامه سراسری مبارزاتی ست. اگر با این سیستم مقابله کنیم - چه مشخص باشد، چه عمومی، و یا جمعی، و یا منطقه ای، چه تأثیری روی تو می گذارد، مطالبات چیست - چون به محض آن که در مقابل این سیستم قرار بگیریم از ما خواهند پرسید: «پیشنهاد شما چیست؟» پاسخ خواهیم داد: خب این هم پیشنهاد. می پرسند چه کسی روی آن کار کرده؟ می گوئیم: خود مردم. این جاست که مردم - به قول ما - مبارزه را از آن خودشان می دانند. این مبارزه به فرد خاصی تعلق ندارد.

بنا بر این رفقا، پیشنهاد ما یک کار ضرب الأجل است. برنامه زمانی دارد. موضوع بر سر انجام کارهای اداری دهقانان نیست، یا مبارزه برای به ثبت رساندن سندیکا، یا آن که برق ارزانتر شود. نه. برای این کار سازمان هائی مثل سازمان همین رفقا وجود دارد. اینجا فضائی خواهد بود که در آن کمک دیگران، از جمله از کمک خود ما و همچنین رفقای دیگر، بهره مند خواهید بود. بنا بر این به کارزاری دیگر وارد شوید و، همان طور که این رفیق گفت، به یکدیگر متقابلاً یاری خواهیم رساند. از سوی افراد بسیار به شما کمک خواهد رسید و فرض بر این است که شما هم به دیگران یاری خواهید رساند. نه در مقابل پول، بلکه به این دلیل که معتقدیم که این عین مبارزه است.

پس، در همین مبارزه اختلافات روشن می شود: باید به این اشکال نیز احترام بگذاریم. نمی توانیم کاری کنیم که همه فکر کنند که شکل مبارزه فقط شرکت در یک جلسه بحث در مورد اصول تئوریک است. ولی برخی هم چنین نظری دارند. و می توانیم تصور کنیم که کسی فکر می کند که فقط در یک سندیکا، یا فقط در تظاهرات و یا راه بندان خیابانی می شود علیه سرمایه داری مبارزه کرد. رفقائی هستند که مطرح می کنند شکل مقابله آن ها با سیستم، از طریق تولید هنری شان است - همین حالا یک نفر اینجا آن را طرح کرد-. اینجا جای این رفقا ست و باید باشد. چون وقتی همه این کارها به پیروزی برسد ولی خلاقیت هنری درست و صحیح نباشد، پیروزی کامل نخواهد بود. چون این بخش جا می ماند و مایه تأسف خواهد بود که با وجود این همه کوشش و تقلا، این همه از خود گذشتگی، این همه نوری که این جنبش تولید خواهد کرد، از یک جا کم بیاوریم. خود افرادی که مأموریت آفرینش هنری را می پذیرند باید پا پیش بگذارند و این فضا را بوجود بیاورند، آن را حفظ کنند، رشدش بدهند و از آن دفاع کنند. و در عین حال بقیه را نیز متقاعد کنند. ولی خود رفیق می گفت که این امر یک پروسه آموزشی، پرورشی، و جمعی ست - در رابطه با آموزگاران - یعنی یک

جامعه دارد آموزش می دهد و همان جامعه دارد آموزش می بیند. بنا بر این، دست آخر این تولید هنری شما باید روی ما که هنرمند نیستیم تأثیر بگذارد. برای مثال روی ما که ممکن است فکر کنیم این کار اهمیتی ندارد، یا اهمیت چندانی ندارد. هنرمندان هم می توانند فکر کنند: کثافت کاری چسباندن اطلاعاتی و یا فریاد زدن «مرگ بر دولت!» به درد نمی خورد. این هم فضای دیگری است که باید برای متقاعد کردن دیگران مبارزه کند. همان طور که می گوئیم نباید ضد روشنفکری باشد، همان طور هم نباید روشنفکر مآبی و تئوری گرائی محض باشد.

حاصل این که در این «کارزار دیگر» نیروی زیاد متمرکز شده است و هر کس آن را به سوئی می کشد. و بردار می کشند که هر آن چه به یک سو می رود، مسیر جدیدی می یابد. رفقا، ما حرف مان اصلاً این طور نیست. می دانیم به کجا می رود. و بر همین اساس پیشنهاد می دهیم. هیچ کسی را اغفال نمی کنیم. این جا هدفمان نه فقط این است که بر به رسمیت شناخته شدن حقوق و فرهنگ بومیان تأکید کنیم و نه فقط برای آن که فرصت های بیشتری به وجود آوریم، نه فقط برای احترام گذاشتن به زنان. هدف مان همه این خواسته ها با هم و برای همه است؛ بنا بر این هر کس باید برای یک قسمت مبارزه کند. رفقا، در این مورد باید با شما و همه کسانی که با آن ها بوده ایم، رو راست باشیم. این مثل کاری که در گذشته می کردیم نیست، که بخواهیم مبارزه ای را به پیش ببریم و به دیگران بگوئیم کمکم کن. یک مبارزه را دسته جمعی به پیش خواهیم برد. مبارزه ای که متعلق به ماست، متعلق به همه گروه هائی که در آن شرکت دارند، و نه فقط یک گروه که بقیه به آن کمک کنند.

بنا بر این فقط به دلیل تعلق خاطر به ارتش زاپاتیستی نمی توان با مشکلات کارزاری دیگر مبارزه کرد. زیرا این جا مسئله بر سر هواداری از یک سازمان نیست، و نه حتی هواداری از یک قضیه و هدف. بلکه موضوع این است که آن را از آن خود کنیم. پس دلیلی که ما شما را به کارزاری دیگر و ششمین بیانیه دعوت می کنیم این است که این قضایائی که برای ما تعریف می کنید، رویش تأمل کنید، تاریخش را تعیین کنید و اگر در انتهای محاسبه نتیجه ای که گرفتید «سرنگون باد سرمایه داری» بود - شرط می بندیم که خواهد بود - آفرین، آن وقت پا پیش می گذاریم. بنا بر این، اینجا احزاب خواهند بود، کنسرت، جنبش، گروه های فرهنگی، نقاشان، راه بندان جاده ها، اشغال زمین [های بزرگ مالکان] و هر آنچه انقلاب می زاید، یا به یک مبارزه عمومی، پربار و جدید منتهی می شود.

از طرف دیگر آن چه طرح می شود این است که: «خانه را به هیچ وجه تعمیر نخواهیم کرد، چون دارد فرو میریزد.» نه تعمیر سقف آن، یا کمی گشاد تر کردن درش به منظور آن که کمی گنجایش آن بیشتر شود - بعضی احزاب سیاسی چنین پیشنهادی می کنند - ما شاهدیم که از پائین دارد فرو می ریزد، و شاید زیر بنایش دیگر دارد از هم می پاشد و ما داخل آن هستیم و له و لورده خواهیم شد. تعمیر خانه کافی نیست، بلکه باید خرابش کرد و خانه دیگری ساخت. خانه ای که دلباز باشد، تحمل دیگران را داشته باشد، ولی مهمتر، اینکه رویش بحث شود، پیشنهادات این رفقا و رفقای دیگر شنیده شود و همیشه - به همان شکل که کارزاری دیگر زاده می شود - نسبت به کسانی که به آن شکل می دهند احترام وجود داشته باشد.

به همین دلیل در اولین دور خروج از چیاپاس، ارتش زاپاتیستی در مد نظر ندارد که با همه گفتگو کند. مثل سال ۲۰۰۱، یعنی این روش را بر نمی گزیند که برود بالای سن، هزاران نفر بیایند، سخنرانی کند و بس... برای این که موضوع بر سر چیز دیگری است. به همین دلیل برای کلام، و در درجه اول کلام رفقا، رجحان قائل می شود. این موضوعی اساسی است. اگر یکدیگر را نشناسیم، دیگر شناختن دیگران به چه دردمان می خورد؟ بنا بر این، اینطور نیست که سکتاریست باشیم و هیچ کس با خبر نشود، کاری که داریم می کنیم شروع کردن

از ابتدای امر است. اول باید با هم آشنا شویم. من حالا در تاباسکو رفقا را می‌شناسم، قبلاً آن‌ها را نمی‌شناختم. می‌دانستیم که در تاباسکو کارزاری دیگر وجود دارد، که بسیار کوچک است، بسیار کوچکتر از آنچه واقعاً هست. اما حالا دیگر با هم آشنا شده ایم.

اگر این طور است، پس کو پیشنهاد برای کار؟ زیرا اگر شما دارید وارد کارزاری دیگر می‌شوید، و دارید حرفتان را می‌زنید تا رشد کند، - همان طور که یک رفیق ما یا اهل کینتانارو گفت: «باید به کلام هوا رساند تا پرواز کند.» - بنا بر این، اولین تعهد شما به عنوان کارزاری دیگر در تاباسکو بوجود آوردن ساز و کاری است که با آن حرف دیگران را بشنوید. پس، موضوع بر سر این نیست که تشکیلی برای هماهنگی، رهبری کردن و ایجاد سلسله مراتب در کارزاری دیگر در تاباسکو بوجود بیاید. بلکه تشکیلی است که باید با آن رابطه مستقیم داشته باشیم، برایش اطلاعات بفرستیم و این رفقا مسئولیت پخش آن را به عهده بگیرند. رفقا آنچه ما از شما تقاضا می‌کنیم، صبر است. تا به حال چهار ایالت را پشت سر گذاشتیم، این یکی پنجمی است. ۲۶ ایالت دیگر مانده، به علاوه ایالت فدرال. بگذارید به ماه ژوئن برسیم.

زیرا خواهیم دید که دولت به ما اجازه می‌دهد، ولی شما نمی‌گذارید کار را به پایان برسانیم و گوش نمی‌کنید که در سطح کشور چه خبر است. آنچه من از این چهار ماه برایتان به ارمغان می‌آورم، خوشایند نخواهد بود و آن اینکه همه چیز از اعماق به غرش در خواهد آمد. همین حالا هم با بخش‌هایی روبرو هستیم که بسیار رادیکالیزه شده‌اند. که دیگر حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند که بحث خواهیم کرد. فقط می‌خواهند عمل کنند. من از مبارزه مسلحانه حرف نمی‌زنم، از بسیج عمومی جهت تغییر می‌گویم. و این تازه چیزی است که از ایالات به ظاهر کمتر سیاسی با خود می‌آوریم، به غیر از جنوب شرقی - یعنی چیاپاس. فرض بر این است که کامپه چه، یوکاتان، و کینتانارو آرام هستند، طرفداری از حزب انقلاب اداری شده PRI و یا حزب اقدام ملی PAN بسیار قوی است، و امکانات زیاد است. اگر آن‌جا داریم جوش و خروش بر می‌انگیزیم، تصور کنید که برویم تاباسکو، براکروز، اوآخاکا، و گررو که همه خوب می‌دانند که به شکل گسترده‌ای دارای مبارزات اجتماعی هستند. تصور کنید جایی که کسی نمی‌شناسد چنین جوش و خروشی براه افتاده. من می‌گویم که باید پاشنه‌ها را ورکشید. کارتان فقط به بحث و گفت‌وگو در باره ششمین بیانیه و یا چیزی شبیه به آن خلاصه نشود.

بنا بر این کاری که باید کرد این است که این اطلاعاتی که شما رفقا تولید می‌کنید، مثل همین اطلاعاتی که در باره مبارزاتتان دادید، و ما آن را به نقاط دیگری برای آشنا شدنشان منتقل می‌کنیم، در عوض شما هم باید مبارزات دیگران را بشناسید. اولین گام بوجود آوردن یک کمیسیون ارتباطات و جلو بردن آن است. منطقی این است که هر کس متعهد شود که دارد وارد مبارزه می‌شود، آن را به دیگران توضیح داده، رشدش بدهد. این جا مشکل این نیست که آیا کسی را پیدا می‌کنی که از تو بپرسد که: آیا کاغذ ماغذ هایم را تو مرتب می‌کنی؟ یا آیا به من یک ساندویچ می‌دهی؟ باید رک و راست باشیم و بگوئیم: «نه، کار ما این نیست.» خب! به ما نمی‌پیوندند. باشد، همین است که هست!

همان طور که یکی از رفقا گفت، موضوع بر سر این نیست که تعداد زیادی عضو داشته باشیم. مهم این است که کسی که وارد می‌شود بداند چکار می‌کند. باید به رفقای که سازمان خودشان را دارند بگوئیم که آن را حفظ کنند و تقویتش کنند. اگر کوچک است، رشدش بدهند. اگر در مبارزه می‌سهم‌اند، رادیکال‌ش کنند. و کسی که در سازمانش وظیفه رریف کردن کاری با دولت را دارد، کارش را انجام بدهد، ولی کلک نزند. یا

فکر کند که راه حل در آن جاست (اگر درست کار باشد، حتما می داند که راه حل در آن نیست). شاید بتواند به لوله کشی فاضل آب یا چیزی شبیه به آن دست بیابد. دیدیم که یکی از رفقای اینجا تعریف می کرد، که اوضاع خراب است: شالوده شهری [لوله کشی و فاضل آب] وجود دارد، چاه آب هست اما آب ندارد، فاضل آب داریم اما بسته است و کار نمی کند....

حالا وضع از این هم بدتر است. قول چیزی را می دهند ولی در واقع، چیزی درکار نیست. حد و حدود کارهایی که دولت مکزیک انجام می دهد، دائماً کمتر می شود. از همان اندکی هم که مانده، کسر می کنند تا در «صندوق کوچک» [این صندوقی ست که برای پرداخت های بی حساب و کتاب، از جمله رشوه دادن درست می کنند و هیچ کنترلی روی آن نیست] انتخابات بریزند. ولی نباید بی حوصله شد. خیلی افراد به آن سو خواهند رفت. آن ها دشمنان ما نیستند. اما دوستان مان نیز نیستند. هنوز نیستند. باید با آنچه ما در ایالت های مختلف درست می کنیم، حرف این افراد را بشنویم، و برنامه ملی مبارزه را تهیه کنیم. همان طور که اینجا گفته شد، «نماینده شماره صفر» یک نفر شماره یک کم دارد، یک شماره دو، یک شماره سه و بیشتر از آن، که این سو و آن سو خواهند رفت تا با این رفقا حرف بزنند. نه فقط در همین دورانی که مسئله انتخابات است، برعکس هر جا که افراد خود را وقف می کنند و با استواری، بر پایه همان سرخوردگی و بی صبری مردمی که انتخابات را به جای تغییر گرفته بودند، جنبش را بنا می کنند.

بسیاری از سازمان ها - و یا به قول بعضی ها کوشش هایی برای سازماندهی - که در حال حاضر وجود دارد، همان طور که می گویند، افق شان دوم ژوئیه است. ببخشید که این طور تند به آنان برخورد می کنیم، ولی این فوروم، این جلسه گفتگو در روز دوم ژوئیه به انتها می رسد. حالا هندوانه زیر بغل تان می گذارند چون هرناندو خوارز [دبیر اول سندیکای شرکت تلفن] و بگا گین [دبیر اول سندیکای بیمه های اجتماعی] از شما می خواهند که تسلیم شوید. اما برای آن که جای دوری نرویم، به این اطلاعیه ای که به دست من دادند اشاره کنم: اسمش را جبهه سندیکائی بومی اجتماعی و خلقی گذاشته اند، اما حتی یک مطالبه بومی ندارد. نمی دانم چطور شرمشان نمی شود که خود را بومی بخوانند. حتی یک مطالبه برای بومیان ندارند. در هیچ کجا کلمه ای در مورد فرهنگ و حقوق بومیان وجود ندارد.

سقف خواستها و افق موجود این است. ما وارد آن نمی شویم. رفقائی هستند که فکر می کنند باید وارد آن شد چون آنجا می شود با کارگران دیگری ارتباط برقرار کرد، بفرمائید، واردش شوید. به نظر ما درون کارزاری دیگر تا زمانی که از خط مشی اصلی، یعنی این که سیستم را نشانه بگیریم و در انتخابات شرکت نکنیم دور نشوند، به آن ها انتقاد نمی کنیم. روی قراردادهایتان و اهداف استراتژیکی و سیاست ائتلافی بحثی نیست. این را مطرح می کنم چون یک نفر اینجا می گفت ما کسی را که سوسیالیست نباشد راه نمی دهیم. ششمین بیانیه مطرح نمی کند که باید سوسیالیست بود. هر کسی که ضد سرمایه داری ست می تواند به آن بیبوند. پس از سرمایه داری چه خواهد بود؟ پیشنهاد هست. خیلی هم هست. اما باید به آن ها گوش سپرد، مگر می خواهیم فنودالیزم را پیوند بزنیم؟ هرگز!

ما می گوئیم که کارمان مانند پل است، یا مکانی برای وصل کردن افراد بسیاری با یکدیگر. ولی کارزاری دیگر مال شماست، رفقا. من به تاباسکو آمدم تا کارزاری دیگر را به شما واگذار کنم. شما ببینید با آن چه می کنید. کار به همین جا ختم نخواهد شد. اگر مشخص شود که ششمین بیانیه چیست و کارزاری دیگر چیست، افراد بیشتری به آن خواهند پیوست. بزودی معلوم خواهد شد که [شرکت در انتخابات] گناه نیست،

مانعی نیست که کسی بد سلیقه باشد و نسبت به یکی از کاندیداها دید خوب داشته باشد. آنچه ممکن نیست، ورود کسی است که فعال و رهبر یک حزب رسمی وفادار به سیستم باشد. این یکی ممکن نیست. این تصمیمی است که گرفته شده. به یک دلیل اساسی، و آن اینکه کارزاری دیگر، چیز دیگری است و نمی توان آن را به یک کارزار انتخاباتی بدل کرد.

اگر رفقائی که کار فرهنگی می کنند و یا نوازنده هستند، با دیگران حرف بزنند، تعداد بیشتری وارد کار خواهند شد. بنا بر این، نیاز داریم که کارزاری دیگر در تاباسکو یک جلسه بگذارد. تقاضا داریم که به صورتی جمعی، دمکراتیک، انتقادی، و با انتقاد از خود، و هر جور دیگر که میلتان باشد، این اولین دیدار را ارزیابی کنید. دیداری که امروز شروع نشده، بلکه از زمانی آغاز شد که شروع کردید دور هم جمع شوید، با هم درگیر شدید، زمانی که دیدید یکی برای دیگری اهمیت قائل نمی شد، تمام ماجرا را ارزیابی کنید، چه آنچه این جا سخنش به میان آمد یا نیامد و یا اینکه چرا معاون [معاون فرمانده مارکوس] فلان موضوع را مطرح کرد.

اگر در جنبشی با چنین مشخصاتی هستیم، از اول فرض را بر این گذاشته ایم که اگرچه در مورد مسائل اساسی وحدت نظر داریم، اما اختلافات زیادی هم هست، اختلافاتی که می توان روی آنها بحث کرد، و در مورد آنها هم عقیده نبود. توجه کنید! این مسئله شش تا نکته، دام است: کارتان به رأی گیری نکشد، چون آنوقت برنده و بازنده در کار خواهد بود. آن شش نکته برای باز کردن بحث مطرح شد تا حرکت غنی شود، رشد کند و آنگاه، به صورتی عمومی تر معلوم شود که سمت و سو چیست. نه برای آن که ببینیم در تاباسکو چه کسی برنده می شود، و یا برای آن که بگوید: «کسانی که حالتی افقی دارند برنده نشدند و یا کسانی که حالتی عمودی دارند نباختند». و یا بر عکس.... قضیه از این قرار است که مقدماتی را در اختیار همه سازمان ها، گروه ها، و افراد قرار دهیم که بر اساس آن مشخص کنند در کارزاری دیگر چه چیزی خواهند داشت و همین طور تک تک افراد. چون چنین ضمانتی دادیم، به عنوان زاپاتیست مبارزه خواهیم کرد تا کارزاری دیگر فضای هر فردی را برسمیت بشناسد. مهم این نیست که بسیار بزرگ است یا کوچک، مهم این است که هر کسی با آشنا شدن با افراد دیگر، به ایده جدیدی دست یابد.

ترجمه بهرام قدیمی

توضیح: گروه ها از مترجم است.

Palabras del Subcomandante Insurgente Marcos, Galería Mukul-Já, Villahermosa,
Tabasco, 24 de enero, en el idioma Farsi (Persa) por Bahram Ghadimi